

خشنودی خدا در پسرش

متی ۵:۱۷

این است پسر حبيب من که از وی خشنودم.

دیدن شدن است

در واقع، چندین آیه در کتاب مقدس مرا بر آن داشت تا به موعظه این مجموعه بپردازم که به طور خاص می‌توانم از رساله دوم قرنیتیان ۱۸:۳ نام ببرم.

لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال، به همان صورت متبدل می‌شویم، چنان که از خداوند که روح است.

من معتقدم این آیه یکی از طریق‌هایی است که به ما می‌آموزد چگونه با نگرستن به جلال مسیح، به تدریج، تغییر کنیم و به شباهت او درآییم. «همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، به همان صورت متبدل می‌شویم.» با چشم دوختن به جلال خداوند و او را در منظر خود داشتن است که می‌توان بیشتر و بیشتر به شباهت خداوند درآمد.

وقتی به موسیقی گوش می‌دهیم، آن را زیر لب زمزمه می‌کنیم. در طرز صحبت‌مان، لهجه دیارمان را به خود می‌گیریم. طرز آداب و معاشرت والدینمان را برمی‌گزینیم و ذاتاً مایلیم از انسان‌هایی تقلید کنیم که بیش از همه تحسینشان می‌کنیم. همین امر نیز در مورد خدا صادق است. اگر توجه‌مان را به او معطوف نماییم و جلالش را در نظر داشته باشیم، از جلال تا جلال، به شباهتش تبدیل خواهیم شد. اگر نوجوانان دوست دارند موهایشان را مانند موی چهره محبوبشان بیارایند، پس مسیحیان نیز مایلند شخصیتشان را به شباهت خدایی درآورند که او را می‌ستایند. در این تبادل روحانی، دیدن صرفاً باور کردن نیست، بلکه دیدن تبدیل شدن است.

موعظه نمودن تصویرسازی جلال خدا است

درسی که آموختم این است که برای فراگیر شدن یک موعظه باید جلال خدا را به تصویر کشید، چرا که هدف از موعظه نمودن این است که مردم به شباهت خدا درآیند. فکر می‌کنم پولس نیز در خصوص موعظه کردن چنین دیدگاهی داشت، زیرا چهار آیه بعد، در رساله دوم قرنیتیان ۴:۴، مضمون موعظه‌اش را چنین توصیف می‌کند، «تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خدا است.» و دو آیه بعد در آیه ۶ آن را با اندکی تفاوت چنین بیان می‌کند: «نور معرفت جلال خدا در چهره مسیح.»

پس موعظه نمودن از دیدگاه پولس نوری است که به دل تاریک انسانها می‌تابد و آن را تبدیل می‌سازد.

در آیه ۴، نور «تجلی بشارت» و در آیه ۶ «نور معرفت» نامیده می‌شود.

در آیه ۴، انجیل انجیل جلال مسیح است و در آیه ۶ معرفت معرفت جلال خدا است. بنابراین، در هر دو آیه، نوری که به دل می‌تابد و آن را تبدیل می‌سازد نور جلال است، جلال مسیح و جلال خدا.

اما اینها در واقع دو جلال متفاوت نیستند. پولس در آیه ۴ می‌گوید این جلال مسیح است که صورت خدا است و در آیه ۶ اشاره می‌کند که جلال خدا در چهره مسیح نمایان است. پس آن نوری که در نتیجه گوش دادن به موعظه دل را تبدیل می‌سازد نور جلال است و این جلال را می‌توانید جلال مسیح بدانید که تصویر خدا است و یا جلال خدایی که به طور کامل در مسیح بازتاب می‌یابد.

موعظه نمودن تصویرسازی یا نمایان ساختن یا به نمایش گذاشتن جلال الهی در دل انسانها است (دوم قرن ۴: ۴-۶)؛ تا که ایشان با نگرستن به این جلال، از جلال تا جلال، به تصویر خداوند تبدیل گردند (دوم قرن ۳: ۱۸).

تجربه نشان می‌دهد این درست است

دیدن خدا، آن‌گونه که واقعاً هست، بارها و بارها برایم ثابت گشته است و این دیدن قدرتمندترین و پیش‌برنده‌ترین نیرویی است که به من انگیزه بخشیده است تا در پی قدوسیت باشم و شادی خود را در خدا بیابم. این یک برداشت ساختگی یا صرفاً عقلانی نیست، بلکه دقیقاً چیزی است که صحت و درستی آن را چشیده و تجربه کرده‌ام (همان‌طور که برای بسیاری از شما مشهود گشته است!)

من و شما به تجربه آموخته‌ایم که دو گونه جلال در روح و جان انسانها در جنگند: جلال دنیا و همه خوشیهای کوتاه و زودگذری که ارزانی می‌دارد و در مقابلش جلال خدا و همه خوشی و مسرت جاودانه‌ای که می‌تواند عطا کند. این دو جلال با هم در رقابت هستند تا هر یک بتواند شادی و سرور دل ما گردد تا در دل او را بستاییم و به آن وفادار بمانیم. در این میان، نقش موعظه نمودن این است که جلال خدا را آشکار و هویدا سازد و آن را به تصویر کشد و در معرض نمایش قرار دهد تا آن جلال، در بالاترین حد کمال و ارزشمندی، در دل شما بتابد و شما را از جلال تا جلال تبدیل سازد.

کلنجار و کشمکشی که یک واعظ با آن روبه‌رو است

من در مقام یک واعظ، پیوسته، با این پرسش مواجه هستم که چگونه می‌توانم جلال خدا را به بهترین شکل به تصویر بکشم تا شمار عظیمی از انسانها آن را ببینند و آن جلال تغییرشان دهد. دو هفته پیش در خلوت، این سوال را از خود پرسیدم و پاسخی تازه به ذهنم رسید.

در بخشی از کتاب «حیات خدا در جان انسان» اثر هنری اسکوگال، که مشغول مطالعه آن بودم، چنین نوشته است: «قدر و منزلت و کمال روح و جان به چیزی است که بدان عشق می‌ورزد» (صفحه ۶۲). در یک آن، برایم روشن شد که این گفته کاملاً صحیح است و این فکر به ذهنم رسید که اگر این امر در مورد انسان صدق می‌کند، همان‌طور که منظور اسکوگال نیز همین بود، به یقین که در مورد خدا نیز صادق است: «قدر و منزلت و کمال روح و جان خدا به چیزی است که بدان عشق می‌ورزد.»

از این‌رو، چندین روز به مطالعه و جستجو در کتاب مقدس پرداختم تا به این پی ببرم که خدا چه چیزی را دوست می‌دارد، از آن لذت می‌برد، در آن مسرور و خشنود می‌باشد و در آن شادی می‌نماید. نتیجه این شد که تصمیم گرفتم به موعظه سیزده پیغام، با عنوان خشنودی خدا، بپردازم.

حال، دعای من این است و امیدوارم دعای شما نیز چنین باشد که ببینیم و بنگریم که چه چیزی خدا را خشنود می‌سازد، چرا که آن زمان است که به قدر و منزلت و کمال روح و جان او پی می‌بریم، آن را می‌بینیم و با دیدن قدر و منزلت و کمال روح و جان خدا جلال او را نیز خواهیم دید و با دیدن جلالش ما هم از جلال به جلال تبدیل خواهیم شد تا به شباهت او درآییم و وقتی به شباهت او تبدیل شدیم، آن‌گاه، می‌توانیم با مردم شهرمان و با مردمان نقاط مختلف جهان، که تا به حال پیغام انجیل را نشنیده‌اند، روبه‌رو شویم و برای آن منجمی عظیم، که در برابر گیرایی و جذابیتش یارای مقاومت نیست، شاهدی زنده باشیم. باشد که خداوند خشنود گردد تا بیداری عظیمی از محبت و قدوسیت و قوت به ما عطا نماید.

شرح و تفسیر

برای اینکه قدر و منزلت روح و جان خدا را در چیزی که بدان عشق می‌ورزد به تصویر بکشیم، باید از ابتدا شروع کنیم. نخستین و بنیادی‌ترین چیزی که می‌توانیم در مورد خشنودی خدا بگوییم این است که او در پسرش خشنود است. این حقیقت را در پنج نکته توضیح می‌دهم.

۱. خدا در پسرش خشنود است

در انجیل متی فصل ۱۷، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را بر فراز کوهی می‌برد. زمانی که کسی جز خودشان در آنجا نیست، چیزی کاملاً مبهوت‌کننده واقع می‌گردد. به ناگهان، خدا ظاهر عیسی را پر جلال می‌سازد. آیه ۲: «چهره‌اش چون خورشید درخشانده و جامه‌اش چون نور سفید گردید.» سپس در آیه ۵ ابری درخشان بر ایشان سایه می‌افکند و خدا از آن ابر سخن می‌گوید، «این است پسر حبيب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!»

خدا گوشه‌چشمی از جلال آسمانی و راستین عیسی را به شاگردان نشان می‌دهد. این همان چیزی است که پطرس در رساله دوم پطرس ۱۷:۱ بدان اشاره می‌کند: «[مسیح] از خدای پدر اکرام و جلال یافت.» آن‌گاه، خدا در دو جمله حس خود به پسرش را ابراز می‌نماید و می‌فرماید: «پسرم را دوست دارم» («این است پسر حبيب من») و «من در پسرم خشنودم» («از وی خشنودم»).

در موقعیت دیگری، زمانی که عیسی تعمید می‌گرفت و آن هنگام که روح‌القدس نازل گشت و عیسی را برای شروع خدمتش مسح نمود، خدا همین جمله را تکرار نمود که حاکی از محبت پدر و حمایت او بود: «این است پسر حبيب من که از او خشنودم.»

و در انجیل یوحنا عیسی چندین مرتبه از محبت پدر به خودش می‌گوید. برای نمونه: یوحنا ۳:۳۵: «پدر پسر را محبت می‌نماید و همه چیز را به دست او سپرده است.» یوحنا ۵:۴۰: «پدر پسر را دوست می‌دارد و هر آنچه خود می‌کند بدو می‌نماید.»

(به انجیل متی ۱۸:۱۲ نیز مراجعه نمایید. متی در آن آیه از اشعیا ۱:۴۲ نقل قول می‌کند که اشاره‌ای به عیسی می‌باشد: «اینک، بنده من که او را برگزیدم و حبيب من که خاطر من از وی خرسند است.» واژه «خرسند» در زبان عبری «راتساه» نامیده می‌شود؛ که به معنای «مسرور بودن» است.)

پس نخستین نکته این است که خدای پدر پسر را دوست می‌دارد، نه اینکه با از خودگذشتگی و رحم و شفقتی ایثارگرانه او را محبت نماید، بلکه با مسرت و خرسندی او را دوست می‌دارد. او از پسرش خشنود است. روح و جان او در پسرش وجد و شادی می‌نماید. وقتی به پسرش می‌نگرد، از آنچه می‌بیند لذت می‌برد و آن را تحسین می‌نماید و او را عزیز و گرامی می‌دارد و به شوق می‌آید.

۲. پسر خدا از الوهیت کامل برخوردار است

این حقیقت موجب می‌شود ما در خصوص نکته اول دچار اشتباه نشویم. شاید شما تصدیق کنید که خدا در پسرش خشنود است، اما بگویید که این پسر صرفاً انسانی مقدس و استثنایی است که پدر او را به پسری پذیرفته است و از این سبب در او بسی شاد می‌باشد.

اما رساله کولسیان ۹:۲ از زاویه دیگری می‌نگرد: «در وی، از جهت جسم، تمامی پُری الوهیت ساکن است.» پسر خدا صرفاً انسانی برگزیده نیست، بلکه از الوهیت کامل برخوردار است.

سپس کولسیان ۱۹:۱ این حقیقت را به خشنودی خدا ربط می‌دهد: «خدا رضا بدین داد که تمامی پُری (الوهیت) در او ساکن شود.» به عبارتی دیگر، خدا راضی و خشنود بود که چنین کند. او جهان را جستجو نکرد تا انسانی را بیابد که برای شاد و مسرور نمودن او واجد شرایط باشد و سپس وی را در مقام پسر خود بپذیرد، بلکه خود پیشقدم شد تا پُری خویش را در جسم مجسم سازد. به عبارتی، می‌توان

گفت خدا پیشگام شد تا پُری الوهیتش ذات انسان به تن کند. کولسیان ۱۹:۱ می‌فرماید خدا از کاری که کرد خشنود بود. این شادی و خرسندی خدا بود.

شاید ما ترجیح دهیم بگوییم خدا پسری پیدا نکرد که وی را خشنود سازد، پس خودش پسری به وجود آورد که موجب خشنودی‌اش گردد. اما این باوری منحرف و گمراه‌کننده خواهد بود، چرا که پُری الوهیت، که اکنون از جهت جسم در عیسی ساکن است (کولسیان ۹:۲)، پیش از اینکه عیسی ذات انسانی به خود بگیرد نیز در قالب یک شخصیت وجود داشته است. این حقیقت ما را به تثلیث و ذات و ماهیت خدا متمرکز می‌گرداند. اینجا است که به سومین نکته می‌رسیم:

۳. پسری که خدا در او خشنود است تصویر جاودانهٔ خدا و بازتاب خدا است و در نتیجه خود خدا است

پولس در رسالهٔ کولسیان ۱۵:۱ می‌نویسد:

و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زادهٔ تمامی آفریدگان. زیرا که در او همه‌چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است.

پسر تصویر پدر است. منظور چیست؟ پیش از هر چیز، به آیاتی مشابه توجه کنیم.

رسالهٔ عبرانیان ۳:۱ از پسر می‌گوید:

فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمهٔ قوت خود حامل همهٔ موجودات بوده.

پولس در رسالهٔ فیلیپیان ۶:۲ می‌نویسد:

چون در صورت خدا بود، با خدا بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت.

پس پسری که خدا در او مسرور است به تصویر خود او است، جلال خود او را بازتاب می‌دهد و خاتم جوهرش بوده و به صورت خدا است و با خدا برابر است.

بنابراین، نباید تعجب کنیم که یوحنا ی رسول در انجیل یوحنا ۱:۱ می‌گوید:

در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.

پس این کاملاً گمراه‌کننده خواهد بود که بگوییم پسری که خدا در او مسرور است در مقطعی خاص و یا آن هنگام که جسم پوشید به وجود آمد یا آفریده شد. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» از زمانی که خدا وجود داشته است، کلمه، یعنی پسر خدا، که در عیسی مسیح ذات انسانی به خود گرفت نیز وجود داشته است.

حال، وقتی کتاب مقدس مسیح را تصویر یا بازتاب یا مظهر یا صورت خدا و برابر با خدا می‌نامد، می‌توانیم منظورش را بهتر درک نماییم.

خدا یگانه واقعی است که همواره از ازل وجود داشته است. این سرّی عظیم است، چرا که برای ما آسان نیست تصور کنیم خدا هرگز آغازی نداشته است و پیوسته و همیشه و همواره وجود داشته است و هیچ چیز و هیچ کس او را به وجود نیاورده است. این واقعیت مطلق است که همهٔ ما چه بخواهیم چه نخواهیم باید با آن سر و کار داشته باشیم.

کتاب مقدس چنین تعلیم می‌دهد که این خدای ابدی همواره بدین صورت بوده است:

- تصویری کامل از خویش داشته است.
- بازتابی کامل از جوهرش داشته است.
- مظهری کامل از ذاتش داشته است.
- صورتی کامل یا تصویری از جلالش داشته است.

ما در آستانهٔ صحبت دربارهٔ موضوعی هستیم که زبان از بیانش قاصر است، ولی شاید شهادت به خرج دهیم و بگوییم از زمانی که خدا خدا بوده است از خویشتن آگاه بوده و تصویری که از خود داشته است آن قدر کامل و بی نقص و پُر بوده که همانا تصویری زنده و شخصی از خودش بوده است. این تصویر زنده یا این بازتاب یا این صورت خدا خود خدا است، یعنی خدای پسر و از این رو خدای پسر نیز همراه با خدای پدر ابدی است و هم ذات با خدای پدر است و از جلالی یکسان با او برخوردار می باشد.

۴. خشنودی خدا در پسرش خشنودی او در خودش است

از آنجا که پسر تصویر خدا و بازتاب خدا و مظهر خدا و صورت خدا و برابر با خدا و در واقع خدا است، بنابراین، شادی خدا در پسرش شادی در خویشتن است. از این رو، اصلی ترین، اساسی ترین، عمیق ترین، و زیربنایی ترین شادی خدا آن شادی است که او در کمالات خویشتن از آن برخوردار است و بازتاب آن کمالات را در پسرش مشاهده می کند. او پسر را دوست دارد و در پسر مسرور است و در پسر خشنود است، زیرا پسر خود خدا است.

شاید این حقیقت در ابتدا غرور و تکبر به نظر رسد و خودپسندی و از خود راضی بودن و خودخواهی به حساب آید، چرا که اگر عمیق ترین و بالاترین شادی هر یک از ما نگرستن خویشتن در آینه باشد، همین اصل در مورد ما نیز صدق می کند: ما مغرور و خودپسند و از خود راضی و خودخواه خواهیم بود.

اما چرا؟ زیرا ما برای چیزی بی نهایت بهتر و ارزشمندتر و عظیم تر و ژرف تر از تأمل و تعمق در خود آفریده شده ایم. برای چه چیزی؟ تأمل و تعمق در خدا و حظ بردن از او! هر چیزی جز این بت پرستی خواهد بود. خدا پر جلال ترین وجود است. دوست داشتن خدا و مسرور بودن در او توهینی عظیم به قدر و منزلتش نیست.

حال، همین هم در مورد خدا صادق است. چگونه است که خدا به آنچه بی نهایت زیبا و پر جلال است اهانت نمی کند؟ چگونه است که خدا بت پرستی نمی کند؟ فقط یک پاسخ وجود دارد: خدا باید بالاتر از هر چیز دیگر زیبایی و کمال خویشتن را دوست داشته باشد و در آن مسرور باشد. در مورد ما این غرور و تکبر است که روبه روی آینه چنین حسی داشته باشیم. حال آنکه، در مورد خدا این عدالت است اگر که روبه روی پسرش چنین باشد.

آیا اصل و اساس عدالت همین نیست که در چیزی که کاملاً پر جلال است کاملاً مسرور باشیم؟ و آیا این خلاف عدالت نیست که ما به اموری عشق ورزیم که از ارزش چندانی برخوردار نیستند و یا اصلاً ارزشی ندارند؟

پس، این عدالت خدا است که در ارزش و جلال خویشتن بی نهایت غیرتمند و شاد و خرسند است و اگر بر خلاف این عمل می کرد و برای کمالات خویش شور و اشتیاقی جاودانه نمی داشت نه فقط عادل نمی بود، بلکه بت پرست می بود.

اما بزرگ ترین مانعی که بر سر راه نجات ابدی ما وجود دارد درست در همین نقطه است: چگونه است که چنین خدای عادل گناهکارانی چون ما را دوست می دارد؟ البته زیربنای نجات ما نیز در همین نقطه است: دقیقاً، به خاطر عزت و احترام بی کرانی که پدر برای پسر قائل

است، این امکان برای من، که گناهکاری شریر هستم، فراهم است که در پسر پذیرفته و محبت شوم، چرا که او با مرگِ خود همهٔ اهانتها و زبانهایی را که با گناهانم به جلال پدر وارد ساخته بودم ترمیم نمود.

خشنودی بی‌کران پدر در کمالات خویش سرچشمهٔ نجات و رهایی ما و امید و شادی جاودانه‌مان می‌باشد.

موعظهٔ خود را با پنجمین نکته و آخرین کاربرد پایان می‌دهم. اگر حق با اسکوگال باشد که می‌گوید قدر و منزلت و کمالِ روح و جان (و من اضافه می‌کنم شور و شوق) به چیزی است که بدان عشق می‌ورزد، پس . . .

۵. خدا ارزشمندترین و عالی‌ترین وجود است

چرا؟ زیرا پسرش را او را که تصویر جلالش است، از ازل، با قدرتی کامل و بی‌کران محبت نموده است. چه پرجلال و فرخنده‌اند پدر و پسر و روح محبتی که از ازل میان پدر و پسر جاری بوده است!

باشد که در ابهت این خدای عظیم حالتی از بیم و احترام داشته باشیم. باشد که از همهٔ دلخوریهای ناچیز و کم اهمیت و خوشیهای زودگذر و امور حقیری که در زندگی به دنبال آنها هستیم روی گردانیم و به شادی و سرور خدا، که در تصویر کمالات خویش، یعنی پسرش، از آن برخوردار است، بپیوندیم. دعای ما این است:

ای خدای لایتناهی، ابدی، و عادل! اعتراف می‌کنیم که اغلب تو را حقیر شمرده‌ایم و خود را آن‌قدر برافراشته‌ایم که بتوانیم در مرکز مهر و محبت تو قرار گیریم، یعنی آن جایی که فقط به تو در پسرت تعلق دارد. توبه می‌کنیم و می‌دانیم که جسارت کرده‌ایم. حال، با خوشحالی، در ابهتِ خوشی و شادیِ خودکفای تو، که همانا شادیِ مشارکت با سه شخص تثلیث است، حالتی از بیم و احترام به خود می‌گیریم. ما نیز همراه با پسرت در (یوحنا ۱۷:۲۶) دعا می‌کنیم تا آن محبتی که به او نموده‌ای در ما باشد و او نیز در ما باشد. چه بسا که ما نیز در آن مشارکتِ شاد و در اقیانوس محبت، تا ابدالآباد، غرق گردیم. آمین.

جان پای پر